



# توی پارک های شاهین شهر باید چکار کنیم؟



کمیته فرهنگ شهروندی

سازمان فرهنگی اجتماعی ورزشی شهرداری شاهین شهر

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

- سرشناسه : ادهمی، فاطمه، ۱۳۵۸ -  
عنوان و نام پدیدآور : توی پارک‌های شاهین شهر باید چکار کنیم ؟ / شاعر فاطمه ادهمی ؛ تصویرگر ژاله حقیقت چالشری  
مشخصات نشر : اصفهان: اندیشه گستر، ۱۳۹۶  
مشخصات ظاهری : ۱۲ص: مصور(رنگی)  
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۱۵-۲۵-۷  
وضعیت فهرست نویسی : فیبا  
یادداشت : گروه سنی: ب، ج  
موضوع : کودکان -- راه و رسم زندگی  
موضوع : Children -- Conduct of life  
موضوع : پارک‌های تفریحی -- شعر  
موضوع : Amusement parks -- Poetry  
موضوع : بهداشت محیط زیست -- شعر  
موضوع : Environmental health -- Poetry  
شناسه افزوده : حقیقت چالشری، ژاله، ۱۳۶۴ -، تصویرگر  
شناسه افزوده : شهرداری شاهین شهر  
شناسه افزوده : سازمان فرهنگی اجتماعی و ورزشی شهرداری شاهین شهر  
شناسه افزوده : سازمان فرهنگی اجتماعی و ورزشی شهرداری شاهین شهر. کمیته فرهنگ شهروندی  
رده بندی دیویی : ۱۳۹۶ ت ۳۴۴ الف ۲۳ / ۳۰۵  
شماره کتابشناسی ملی : ۴۹۸۸۷۹۸



## توی پارک های شاهین شهر باید چکار کنیم؟

ناشر: سازمان فرهنگی اجتماعی و ورزشی شهرداری شاهین شهر

زیر نظر: کمیته فرهنگ شهروندی

شاعر: فاطمه ادهمی (اطلس)

تصویرگر: ژاله حقیقت

سال تولید: پاییز ۱۳۹۶

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه



مقدمه :

نغمه آرام و دلنشین لالایی مادر، اولین اشعاریست که گوش انسان را نوازش می دهد. اشعار، فرشتگانی هستند که شیرین زبانی های مادر را بر بال های خود سوار کرده و در گوش نوزاد می نوازند. کلماتی که با آهنگ لطیف و چینی موزون ذهن کودک را متوجه پیرامون خود ساخته و او را با انسان ها و محیط هم نوا می سازد. کتاب حاضر اولین اثر تولیدی از این دست است که توسط سازمان فرهنگی اجتماعی ورزشی شهرداری شاهین شهر و با کمک گرفتن از قریحه خانم فاطمه ادهمی همشهری محترم و نگاره های سرکار خانم ژاله حقیقت به زیور طبع آراسته گردید. قدردان این عزیزان هستیم و امیدواریم شما نیز کاستی های این نخستین را بر ما ببخشید.

کمیته فرهنگ شهروندی



بچه خوب اون كسيه كه اين چيزا را بدونه  
دويدن توي چمن ، بدون كه هست كار بدی!  
سطل زباله ميگذارن همه جاي پارک واسه ي همين  
از بازي و شيطنت سپنتا و پويا بگم

تو پارک بايد چكار كنيم تا پارک هامون سبز بمونه؟  
هيچ وقت نبايد توي پارک، روي چمن پا بگذاري  
گل ها را نچيني و يه وقت، آشغال نريزي رو زمين  
حالا واسه شما مي خام يه قصه زيبا بگم

سلام بچه هاي خوب، اسم من پوياست. من شش سالمه. ما توي يك آپارتمان  
در شاهين شهر زندگي ميكنيم و کنار خونمون يه پارک خيلي قشنگ و  
سرسبزه! پارک کنار خونه ما هم گل داره و هم درخت، هم تاب و سرسره  
و الاكلنگ. من اونجا را خيلي دوست دارم چون هر وقت مي خام  
بازي كنم با دوستم سپنتا به پارک ميريم و كلي بازي مي كنيم.



ولی بچه ها! من و سپنتا موقع بازی کردن کارهایی می کردیم که اصلا درست نبود. مامان های مهربونمون وقتی برای بازی به پارک می رفتیم برای ما میوه و خوراکی می گذاشتند تا اگر خسته و گرسنه شدیم با هم بخوریم. اما ما بدون اینکه به حرف بابا و مامان گوش بدیم موقع خوراکی خوردن پوست میوه و یا پاکت خوراکی مون رو همانجا میریختیم و پارک را کثیف می کردیم. تا اینکه:



یه روز که توی پارک بودیم  
بعد از بازی خسته شدیم  
گفتم: سپنتا! گشمنه!  
توی کیفم سیب و هلو  
پسته و کشمش توجیبم  
سپنتا کلی شاد شد  
من هم آبمیوه دارم  
مامان واسم تو بطری  
زیر درخت تو سایه  
با خوشحالی نشستیم

شاد و خوب و چالاک بودیم  
گرسنه و تشنه شدیم  
کلی خوراکی باهامه!  
با کیک طعم آلبالو  
آب نباتم بهت میدم  
خندید و بعد بهم گفت  
اما میوه ندارم  
گذاشت چه آب اناری!  
خوردن چه کیفی داره  
مشغول خوردن شدیم



ریختیم تو پارک اون طرفا  
چه شاد بودیم هر دو تا مون  
یک آقا با قد بلند  
انگار که ما را دیده بود  
هم دستکش هم کلاه داشت  
از کارامون خبر داشت  
وقتی میوه میخوردیم  
اسمت چیه؟ بگوبه من!  
اونو تا حالا ندیده بودم  
اسم دوستم سپنتاست  
به دنبال چی هستین؟

بطری و پوست میوه را  
رفتیم سراغ بازیمون  
اما یهو دیدم آمد  
لباس کار پوشیده بود  
یه جفت چکمه به پا داشت  
کلاه حصیری به سر داشت  
اون دیده بود چه کردیم  
گفت پسر عزیز من  
من کمی ترسیده بودم  
گفتم که اسمم پویاست  
اما شما کی هستین؟







هستم من آقا یحیی!  
هم تمیز و پاکم!  
هست کار هر روزی من  
علف ها رو در می یارم  
آشغالها رو جمع می کنم  
خلاصه مشغول کارم  
این همه زحمت می کشم  
آشغال ریختید روی چمن!  
آشغال نریز روی زمین  
هست شهر ما خانه ما  
می گذارید آشغال بمونه؟  
پارک های زیبا حق ماست  
اما بدونید بچه ها!  
پا روی گل ها نگذارید  
به پاکی این چمناست  
این آشغالها را جمع کنید

با خوشرویی گفت به ما  
من پارکبان این پارکم  
آبیاری گل و چمن  
زمین را جارو میزنم  
هی کمرم رو خم میکنم  
اونارو تو سطلها می ذارم  
مشغول کار و کوششم  
چه فایده که باز شما  
سطل های آشغال را ببین  
آی بچه های با صفا  
شما رو فرش، توی خونه  
خب اینجا هم خانه ماست  
خوب بخورید، میوه، غذا  
پارک رو تمیز نگه دارید  
قشنگی پارک به گلاست  
حالا به من کمک کنید







من و سپنتا به کمک عموی حییی تمام آشغال‌های اون اطراف را جمع کردیم  
و توی سطل‌ها ریختیم. من خیلی دلم به حال عموی حییی سوخت، چون  
با سختی زیاد این پارک را تمیز میکرد، گل‌ها و چمن‌ها را آب میداد  
و کلی زحمت می کشید، اما چند نفر مثل ما بدون توجه به  
زحمت‌های اون، پارک را کثیف می کردند و کاراش را زیاد  
می کردند. وقتی کارمون تموم شد، یک چیزی به فکرم  
رسید، روبه سپنتا کردم و گفتم:



دوست عزیز سپنتا  
من و تو صبح و عصرها  
هزار تا بازی میکنیم  
اما یه بار شد تا حالا  
که آشغال رو از رو زمین  
من که یه فکر خوب دارم  
موقع رفتن به خونه  
بردارم و هرجا دیدم  
سپنتا گفتم باخوشحالی  
ماهم دیگه پارکبان می شیم  
از این به بعد هست پارک ما  
چه خسته است عمویحیی  
هر روز میایم به اینجا  
اینور و اونور می دویم  
این برسه به فکر ما؟  
داخل سطلها بگذاریم؟  
که دست روی دست نگذارم  
یک کیسه ای بی بهونه  
آشغال توی اون بریزم  
به به! چه فکر باحالی!  
خوشحال و شادمان می شیم  
تمیز و خوب و باصفا





کمیته فرهنگ شهروندی  
سازمان فرهنگی اجتماعی ورزشی شهرداری شاهین شهر

ISBN:978-600-5315-25-7



9 786005 315257